

« خود ایستایی »

از این بازی کثیف خسته‌ام
از این دروغ‌های رنگارنگ
زیر پوست شهر، پوسیدگی‌ست
آدم‌ها همه یک رنگ و یک رنگ

خسته‌ام از این سکوت مرگبار
از این دیوارهای بلند و تاریک
فریاد می‌زنم، اما کسی نیست
جز پژواک صدایم در این کوچه‌های باریک

می‌خواهم بگریزم از این جهنم
به دنیایی که در رویاها می‌بینم
دنیایی که در آن عشق و امید هست
نه نفرت و کینه و حسرت

اینجا همه چیزی به فروش می‌رسد
حتی انسانیت و وجدان
باید کاری کرد، باید ایستاد
تا این چرخه تکرار نشود بارها و بارها

بصیر کامجو ، جولای 2004 میلادی